

ارنست کاسیرر: فیلسوف فرهنگ

یدالله موقن

نوشته، زیر مقدمه، کتابی است با عنوان: *ارنست کاسیرر: فیلسوف فرهنگ* که نگارنده تالیف کرده که زیر چاپ است.

می گویند که هر متفکری یک دانشگاه است. شاید معنی این سخن این باشد که همچنان که در یک دانشگاه، دانشکده های مختلفی وجود دارند که هر کدام شامل دپارتمانها یا گروه هایی است؛ مثلا دانشکده علوم شامل دپارتمانها یا گروههای ریاضی، فیزیک، شیمی و غیره است و هر رشته ای نیز روش پژوهش خاص خود را دارد و در این رشته ها کتابهای تخصصی ویژه آن ها تدریس می شوند. این دپارتمان ها دانشجو و پژوهشگر تربیت می کنند. علاوه بر اینها هر دانشگاهی دارای کتابخانه های متعددی است که در قفسه های آنها آثار دانشمندان، فیلسوفان، شاعران و هنرمندان چیده شده اند. هر یک از این کتابها برداشتها و دیدگاههای دانشمندان یا فیلسوفان یا نویسندگان را بیان می کنند. هر متفکری کتابهایی خوانده و برداشتهای خاصی از آنها کرده است. او برداشتهایش را به شیوه ویژه خویش به هم مرتبط کرده و از این اجزا یک کل منسجم ساخته و آن را به رشته تحریر کشیده و در کتاب خود آورده است.

پس کتابخانه جایی است که دانشگاههای متعدد و متفاوت در کنار هم در قفسه ها چیده شده اند.

به راستی که کاسیررنیز، با توجه به توصیفهایی که از دانشگاه کردیم، یک دانشگاه است. او در رشته های مختلف علم و فلسفه و هنر و تاریخ تحقیق کرده و روش پژوهش ویژه هر رشته را دنبال نموده است. او در دانشگاههای کانت، هگل، ویکو، هردر، همبولت، ولتر، دیدرو، بورکهارت، لوی-برول، و دیگران درس خوانده و استنباط های خاص خود را از آثار آنان کرده و برداشتهای خود را در قالب یک سیستم فلسفی به ما ارائه داده است. ما می توانیم در دانشگاه کاسیرر در رشته های مختلف تحصیل معرفت کنیم.

کاسیرر را، اگر نه بزرگترین مورخ اندیشه، لاقلاً یکی از بزرگترین مورخان اندیشه، در قرن بیستم می شناسند. اما تاریخ نگاری کاسیرر پیچیدگی های ویژه خود را دارد. گویی او در آثارش غایب است. در کتابهای او نظریه، متفکری ارائه می شود، تحلیل می گردد، نقاط ضعف و قوتش بیان می شود، ولی بیدرنگ نظریه، متقابل با آن ظاهر می گردد.

این یک نیز تحلیل می شود و نقاط ضعف و قوت آن نیز آشکار می گردد.

پس کاسیرر کجاست؟ کجا سخنان دیگران تمام می شود و کجا سخن خود او آغاز می گردد؟ معلوم نیست! شاید فروتنی و بی ادعایی بیش از حد کاسیرر سبب می شود که او خود را نشان ندهد یا شاید دانش عظیم او به وی آموخته است که در صدور حکم درباره مسائل، بسیار محتاط و شکاک باشد و هیچ نظری را با قطعیت بیان نکند. اما به رغم این غیبت ظاهری، کاسیرر همه جا در آثارش هست، زیرا از طریق اوست که ما با نظریات دیگر متفکران آشنا می شویم، و از طریق اوست که آثار آنان را «می خوانیم»، تحلیل می کنیم و نقاط ضعف و قوتشان را درمی یابیم. دیالکتیک حضور و غیبت کاسیرر در آثارش، یکی از شگفت انگیزترین شگردهای شیوه نویسنده اوست.

کاسیرر در عصری متفاوت با عصر ما می زیست. در عصر ما تعداد کمی از معیارهای عینی و حقایق از گزند شک و تردید درامان مانده اند، فلسفه ارنست کاسیرر ما را به یاد دوره ای می اندازد که بسیاری از معیارهای عینی و حقایق، معتبر بودند و امید می رود که روزی بیاید که دوباره اعتبار آنها تأیید و تثبیت شود. در زمان کاسیرر جهش های بزرگ علمی رخ دادند و کاسیرر در فهم آنها سهیم بود و در فهماندن آنها به دیگران کوشش بسیار کرد.

آثار کاسیرر موضوع هایی متنوع و گسترده را بررسی می کنند و خواننده آثارش نمی تواند حیرت خود را از دانش عظیم او در فیزیک، ریاضیات، زیست شناسی، انسان شناسی، قوم شناسی، زبان شناسی و نیز تاریخ و هنر معاصر پنهان بدارد. از نظر کاسیرر دانش وسیع او انباشت تصادفی اطلاعات یا زر و زیور مرسوم یک فیلسوف آکادمیک نبود. اوایل دوره بلوغ کاسیرر مقارن با چرخش قرن بود، قرن نوزدهم-بیستم. او دریافت که عصر او، عصر انقلاب های علمی و عصر پژوهش در علوم انسانی است. کاسیرر برای این که بتواند پا به پای این پیشرفت ها پیش برود و آنها را بررسی کند شروع به مطالعه منابع دست اول کرد.

او در مطالعه تاریخ علم و فلسفه به عنوان وسیله راهنمای شناخت ما از وضع کنونی آن چنان پیش رفت تا به هدف خود رسید و یکی از صاحب نظران برجسته در قلمرو نظریه شناخت شد. وزن علمی نوشته های کاسیرر کمک کرد تا سنت ایمانوئل کانت به قرن بیستم انتقال یابد. پی آمد فلسفه نوکانتی کاسیرر هم تفسیر دوباره از شناخت علمی بود و هم ارائه نظریه تجربه فرهنگی. آثار کاسیرر در حقیقت تحقق برنامه فلسفی خود کانت است، یعنی ارائه خطوط کلی یک انسان شناسی فلسفی.

اما امید کاسیرر برای این که بتواند شناخت رویدادهای معاصر را راهنمایی برای آینده قرار دهد بر اثر جنگ جهانی دوم نقش بر آب شد. نازیها او را از کشورش، آلمان، بیرون راندند، برای چند سال در اروپا

آواره بود و سپس در آمریکا، در آستانه پایان جنگ جهانی دوم که دوران تازه ای آغاز می شد، در گذشت. اگر فلسفه نوکانتی او گسترش نیافت تا نیروی فکری مسلطی شود، در مقابل، دستاوردهای بینش نوکانتی او از شناخت، در قلمروهای علم و علوم انسانی پراکنده شدند و قلمروهایی چنان گسترده و دور از یکدیگر، مانند نظریه فیزیکی، زبان شناسی و زیبایی شناسی را، تحت تأثیر قرار دادند.

اندیشه های کاسیرر پیچیده اند اما او بینش ترکیبی جدیدی در مورد رابطه فرمهای گوناگون شناخت در فرهنگ انسانی ارائه داد و کوشید تا این چشم انداز جدید را به سنت تاریخی پیوند دهد و همچنین آن فونکسیون را، در قالب پرسشها و پژوهشها، نشان دهد که پژوهشگران آینده باید سرلوحه تحقیق خود در رشته های مختلف قرار دهند.

ورود به فلسفه ارنست کاسیرر غرق شدن در تاریخ فلسفه و روند تحول عمومی - تاریخی فرهنگ است. شاید هیچ فیلسوف دیگری در قرن بیستم مانند کاسیرر این چنین در تاریخ بسیاری از رشته های گوناگون علمی و فلسفی و تئوری آنها متبحر نبوده است. نوشته های کاسیرر خوانندگان وسیعی با علائق گوناگون پیدا کرده است و شخصیت هایی مانند اروین پانوسکی (Erwin Panosky) را که مورخ هنر و تیلیش (Tillich) را که متکلم، و سوزان لانگر را که زیبایی شناس، و پل اسکار کریستلر (Paul Oskar Kristeller) را که پژوهشگر رنسانس بوده تحت تأثیر قرار داده است. علائق فلسفی کاسیرر چندان دامنه وسیعی داشته اند که او را درگیر مباحثه تئوریک یا متفکرانی کرده است که گرایش فلسفی شان بسیار متفاوت با یکدیگر بوده اند. مثلاً کاسیرر از یک سو با پوزیتیویست های منطقی عضو حلقه وین مانند مورتیس شلیک (Moritz Schlick) درگیر بحث فلسفی می شود و از دیگر سو با فیلسوفانی مانند مارتین هایدگر و ادموند هوسرل. او از یک سو با آلبرت اینشتاین در باره نسبیت و از دیگر سو با زیست شناسی مانند اوکسکول در باره مسائل زیست شناسی بحث می کند. مقاله ها و کتاب هایی که درباره کاسیرر نوشته می شوند خصلت دایره المعارفی اندیشه او را نشان می دهند. این مقاله ها درباره موضوع های مختلف و در رشته های گوناگون اند. اما نوشته های تحلیلی - انتقادی اندکی درباره کاسیرر در مقام یک فیلسوف سیستماتیک وجود دارند. گرچه برای کاسیرر به عنوان تاریخ نگار فلسفه ارج بسیار قائلند، اما اندیشه خود کاسیرر، در مقام فیلسوف سیستماتیک، موضوع نقد فلسفی مداوم قرار نگرفته است. از فلسفه کاسیرر دو تفسیر موجودند: یکی در قاره اروپا غالب است و دیگری در کشورهای انگلوساکسون. تفسیر نخست، کاسیرر را یک نظریه پرداز شناخت نوکانتی می داند که نماینده مکتب ماربورگ است؛ تفسیر دوم، هیچ گونه موضع گیری تئوریک در نوشته های کاسیرر تشخیص نمی دهد؛ ولی آنها را کوششی در جهت روشن کردن مسائل فلسفی و علمی از طریق پژوهش تاریخی می داند. اما هیچ یک از این دو تفسیر، منصفانه نیستند.

حال و هوای فکری یک کشور می تواند در پذیرش اندیشه های یک متفکر همان تأثیری را داشته باشد که مقوله بندی های شتاب زده، مورخان فلسفه. در کشورهای انگلیسی زبان که آثار کاسیرر خواننده، بیشتری دارد تا در قاره اروپا، باز هم تفسیری که از فلسفه کاسیرر رایج است چندان خرسند کننده نیست. این موضوع تا حدودی مربوط می شود به حال و هوای عقاید فلسفی که پس از جنگ جهانی دوم حاکم شده است. روح فلسفه، تحلیلی چندان نظر خوشی نسبت به شیوه فلسفه، پردازی سیستماتیک کاسیرر نداشت. چارلز هندل در مقدمه، پیشگفتاری که بر ترجمه انگلیسی جلد نخست فلسفه، صورتهای سمبلیک: زبان نگاشته است می گوید هنگامی که کاسیرر در سال ۱۹۴۱ به ایالات متحده آمد «مقام او را به عنوان فیلسوف علم گرامی داشتند (...) اما کاسیرر را به دشواری به منزله، فیلسوفی می شناختند که فلسفه ای اصیل ارائه داده است.»

حتی با انتشار ترجمه انگلیسی فلسفه، صورتهای سمبلیک ۲ در دهه ۱۹۵۰ ماهیت فلسفه، اصیل کاسیرر ناروشن باقی ماند، البته علتش، لااقل تا حدودی، این بود که فیلسوفان انگلیسی زبان ترجیح می دهند که آثار متفکران گذشته را فقط در محتوای مسائل خاص روز ببینند.

فلسفه، فرمهای سمبلیک نه صرفاً "تئوری شناخت" است و نه تاریخ گرایی غیر سیستماتیک. اسطوره، تکنولوژی، زبان، اخلاق و قانون، علوم طبیعی و علوم انسانی همه مکانی در تئوری کاسیرر از حیات فرهنگی و تاریخی دارند. نوشته های سیستماتیک کاسیرر و آثار تاریخی اش جنبه های مختلف یک برنامه فکری هستند: فهمیدن حیات تاریخی انسان به طور فلسفی.

کاسیرر تئوری فرمهای سمبلیک خود را پیش می نهد تا واقعیت اجتماعی را درک کند. اما او فیلسوف اجتماعی به آن معنایی نبود که معاصران او در انستیتوی پژوهشهای اجتماعی در فرانکفورت بودند، زیرا برای منتقدان اجتماعی، فلسفه و سیاست به طور تنگاتنگی درهم تنیده شده اند. به قول آلتوسر سیاست، عمل فلسفه است. اندیشه کاسیرر به سوی دین نیز سمت گیری نشده بود، ولی آثار دوره، متاخر هرمان کوهن (استاد کاسیرر) و پیروانش مانند فرانتس روزن تسویک (Frantz Rosenzweig) به سوی دین جهت گیری شده بودند. هدف کاسیرر این بود که فلسفه ای سیستماتیک براساس تفسیر خود از تاریخ فلسفه از رنسانس تا هگل بپرورد و ارائه دهد.

اگر می خواستیم خصلت شخص ارنست کاسیرر و فلسفه، او را با یک واژه توصیف کنیم، این واژه «سازش دهنده» می بود. کاسیرر یک فیلسوف انقلابی مانند ویتگنشتاین و هایدگر نبود. او به سنت اندیشه، سیستماتیک پای بند است حتی اگر او کل فلسفه، خود را ایده آلیسم انتقادی بداند. اما تحقق برنامه فکری کاسیرر کار سترگی بود. او می کوشید تا کل فلسفه، قرن بیستم را بازسازی کند، و دو جریان متخاصم در فلسفه را با یکدیگر ادغام کند که یکی از این دو جریان به سوی علم سمت گیری

فرهنگی"، یعنی فرهنگی که هویتش یگانگی چندگانگی فرهنگهای مختلف و مستقل است. هویتی که همزمان هم بیانگر تفاوت‌های فرهنگی است و هم این تفاوتها را به گونه ای نادیده می گیرد. کوشش در جهت آفرینش این فرهنگ چند فرهنگی در همه سطوح جوامع دیده می شود، مانند: سطح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فکری. در چنین زمینه ای است که باید علاقه روزافزون به فلسفه، ارنست کاسیرر را درک کرد. کاسیرر در دهه ۱۹۲۰ مهمترین اثر فلسفی خود: فلسفه صورتهای سمبلیک را در سه جلد منتشر کرد. کاسیرر در این اثر می کوشد تا برنامه، کانت را که عبارت از ارائه اصول شناخت انسانی براساس تحلیل علم، تحلیل داورى اخلاقى و زیبایی شناختى و شکلهای ارگانیک بود به قلمروهای زبان، اسطوره، دین، هنر و تاریخ و علوم انسانی گسترش دهد. دامنه سنتی مسئله شناخت، اندیشه، تئوریک و علم بود یعنی قلمروهایی که با خرد یا با فهم انسان ارتباط داشتند. اما کاسیرر دامنه مسئله شناخت را به قلمروهایی از تجربه، انسانی گسترش داد که در وهله نخست با تخیل و حافظه ارتباط داشتند، یعنی قلمروهایی که موضوع پژوهش رشته های گوناگون علوم انسانی اند.

برای اجرای این برنامه کاسیرر کوشید تا مخرج مشترک این قلمروها را پیدا کند. او این مخرج مشترک را در پدیده سمبل یافت.

بنابر نظر کاسیرر هیچ قلمروی از تجربه، انسانی سمبلیک تر از دیگر قلمروها نیست. همه تجربه، انسان وابسته است به استعداد متمایز او برای شکل دادن به جهان از طریق واژه های زبانهای طبیعی، اسطوره ها، تصاویر زیبایی شناختی و نیز سیستمهای نشانه ای صوری و اعداد که در ریاضیات و علم به کار می روند.

کاسیرر در کتاب رساله ای درباره انسان (۱۹۴۴) که در آن فلسفه صورتهای سمبلیک خود را برای خوانندگان آمریکایی خلاصه و مجدداً فرمولبندی می کند تعریف ارسطو از انسان را به این صورت تغییر می دهد که انسان، جانور سمبل ساز است.

به نظر کاسیرر همه قلمروهای فرهنگی بیان های مختلف توان انسان در شکل دادن به امور بی واسطه، زندگی هستند. این قلمروها شیوه های گوناگون بیان سمبلیک اند. فرم سمبلیک به هر گونه "انرژی روح Energie des Geistes" اطلاق می شود که از طریق آن، محتوای ذهنی معنا با نشانه ای محسوس مرتبط گردد. فرمهای سمبلیک عبارتند از شکلهای فرهنگی زبان، هنر، اسطوره و علم. "انرژی روح" به معنی عمل تفسیر است، چه این تفسیر، یافتن معنا باشد چه معنا بخشی.

هر فرم سمبلیک "یک جهان" بنا می‌نهد. معیار برای تشخیص فرم سمبلیک از دیگر نشانه‌ها، کار برد جهان شمول آنهاست.

هر قلمروی از فرهنگ، خواه اسطوره و زبان باشد خواه علم، فرم درونی خود را دارد. هر قلمروی از فرهنگ «نوی» خود را در کل هارمونی فرمها می‌نوازد. کل این فرمها، فرهنگ انسان را تشکیل می‌دهد.

از نظر کاسیرر وظیفه، فلسفه، فرهنگ این است که معنای این کل را بفهمد و تفسیر کند، در عین حال که انسجام و سامان هر فرم سمبلیک را نیز نگاهدارد. کاسیرر این یگانگی را به معنای فونکسیونل [= تابعی، کارکردی] می‌فهمد. یگانگی این فرمها به گونه‌ای است که آنها را در رابطه‌ای دینامیک با یکدیگر قرار می‌دهد. رهیافت کاسیرر به هر قلمرو فرهنگی مانند: زبان، اسطوره و علم به شیوه نقد کانتی است، به این معنی که فرم هر قلمرو فرهنگی، مثلاً فرم زبان یا اسطوره را در قالب رابطه سوژه با ابژه، علیت، فضا، زمان و عدد و مانند این مقولات، تجزیه و تحلیل می‌کند. کاسیرر این گفته هگل را پذیرفته است که «امر حقیقی، کل است» و می‌گوید که آن نوع پدیدارشناسی که او در جلد سوم فلسفه، صورتهای سمبلیک: پدیدارشناسی شناخت ارائه داده است باید به معنای هگلی آن گرفته شود نه به آن معنایی که مثلاً هوسرل به آن داده است. مفسران جدید اندیشه، کاسیرر مدعی اند که کاسیرر دینامیک فرهنگ را دیالکتیکی می‌داند اما نمی‌خواهد که همه، تقابلهای درونی حیات فرهنگی و اندیشه را به منطق دیالکتیکی هگل فرو بکاهد.

در این مقدمه نمی‌توان از اعتقادات اخلاقی و سیاسی کاسیرر سخن نگفت، زیرا این اعتقادات در شکل‌گیری اندیشه، فلسفی او نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

برجسته‌ترین خصلت زندگی کاسیرر و آثارش تعهد او به حفظ استقلال معنوی فرد بود. کاسیرر در سراسر زندگی فلسفی خود هرگز در این موضوع شک نکرد که انسانیت به طور عام و فرد انسان به طور خاص آزادند. این اعتقاد بنیادی هم ابتدا و هم انتهای کوشش‌های فکری او بود.

آرزوی کاسیرر این بود که تا آنجا که ممکن است حقیقت آزادی انسان را به طور کامل و متقاعدکننده تأیید کند. این آرزو، لیبرالیسم عمیق و ایده آل اخلاقی او را بیان می‌کند. طبق سنت اخلاق کانتی، او معتقد بود که هر فرد را باید به منزله موجودی بخرد و غایتی در خود در نظر گرفت نه آن که او را وسیله‌ای دانست برای دستیابی به هدفی.

شعار روشنگری که «شجاع باش و خرد خود را به کار بر» و اعتقاد او به آزادی انسان پیام‌هایی بودند که کاسیرر می‌کوشید در آثار خود به معاصران خویش برساند. اما در تعقیب این هدف او خود را روی دو شاخ منطقی می‌یافت. زیرا از یک سو هر چه بیشتر تلاش می‌کرد تا یک جهان بینی عقلانی و لیبرالی بیافریند که برایش پذیرفتنی باشد، از دیگر سو خود را با اکثریت هم‌میهنانش بیگانه‌تر می‌یافت. هر چه او می‌کوشید تا خود را با معاصرانش انطباق دهد خود را به ایده‌آلهای عقلانی و لیبرالی خویش بی‌وفاتر می‌دید. برای حل این دیلما (dilemma) او می‌بایست فرضیات بنیادی خویش را بازاندیشی کند و دامنه پژوهشهای خود را مدام گسترش دهد. در حالی که او این بازاندیشی را از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۶ انجام داد اما نتوانست در مورد توانایی خرد بشر برای ارضای نیازهای انسانی خود شک کند.

کاسیرر در سراسر زندگیش به این اندیشه پای بند بود که انسان در مقام یک فرد در درون خود اصولی را داراست که زیربنای تحول تمامی انسانیت‌اند.

فردگرایی کاسیرر معلول ترکیب سه اندیشه بود که این سه اندیشه به طور تنگاتنگی به هم مرتبط‌اند:

۱ - اندیشه آزادی

۲ - تعهد در به کارگیری خرد

۳ - بینش جهان وطنی از تاریخ

هر یک از این سه اندیشه یا سه ایده آل در ترکیب با آن دوی دیگر معنا پیدا می‌کند. یک انسان تا آنجا آزاد است که از فرمانهای خرد خود به عنوان راهنما در فعالیت‌های خویش استفاده کند و با به کارگیری فرمانهای خرد، مکانش را در زنجیره متصل تاریخ انسانی درک کند. فرمانهای خرد آن اصولی هستند که دانش و وجود را برای همه انسانها قابل فهم می‌سازند.

فهم این موضوع که این اصول، جمعی و آفریده تاریخی نوع انسان‌اند، فرد را قادر می‌سازد که مطابق با این اصول زندگی کند و خود را آزاد بداند.

زیرا زیستن طبق قواعدی که خود برای خویشتن وضع کرده ایم، آزاد بودن است. بینش جهان وطنی از تاریخ وقتی به دست می‌آید که فرد دریابد که باید همه مردم در این آگاهی روزافزون سهیم شوند که خرد در تاریخ انسان نقش سازنده‌ای دارد و امکان آزادی فرد مشروط به همین آگاهی است.

مفهوم کاسیرر از خرد، در حقیقت، یک فرمان لازم‌الاجرا بود، یعنی برای آزاد بودن، فرد باید شجاعت پیروی از فرمانهای خرد را در زندگی خویش داشته باشد. فرد فقط از این طریق می‌تواند معنا و مکان

خرد و آزادی را در تاریخ انسان کشف کند. بینش کاسیرر از تاریخ بر سمت گیری فرهنگی متکی است ، این بینش به وضوح نخست در پژوهشهای او در زمانی جنگ جهانی اول ظاهر شد.

این بینش نخستین بیان خود را در کتاب فرم و آزادی (۱۹۱۶) به دست آورد و در انگارشهای فلسفی کاسیرر عنصری ثابت و پایدار باقی ماند. اومانیسیم جهان وطنی او بعداً نقش بسیار مهمی در پژوهش هایش درباره: فرد و کیهان در فلسفه رنسانس ۳ (۱۹۲۷) و فلسفه روشنگری ۴ (۱۹۳۲) ایفا کرد.

اندیشه پیشرفت عنصر اساسی دیگری در بینش تاریخی کاسیرر بود. پیشرفت به معنای عقلی آن عبارت از تحقق روزافزون انسانیتی بود که در آن همه انسانها از طریق به کارگیری خرد خود آزاد می شدند. در قالب اصطلاحات سیاسی ، پیشرفت، گسترش بالفعل آزادی انسان از طریق افزایش کاربرد خرد در امور سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین کاسیرر، از لحاظ ایدئولوژی، در اردوگاه لیبرالیسم قرار می گیرد. لیبرالها ، به ویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، این عقیده را ارج می نهادند که تاریخ نوع بشر ، در حقیقت ، داستان تحقق آزادی انسان و برقراری یک نظم سیاسی است که در آن ، آزادی انسان نهادینه و محافظت می شود. از نظر لیبرالها بهترین شیوه حکومت یک نظام جمهوری پارلمانی بود که استقلال فرد را ، با نگرهبانی از حق او که بتواند مخالف رژیم و مخالف دیگر اعضای اجتماع باشد، تضمین کند.

بینش کاسیرر از سیاست، به طور کلی ، منطبق با سنت لیبرالیسم سیاسی کانت بود که در آن ، سیاست در وهله نخست موضوعی مربوط به اصول بود نه حکومت کردن بالفعل. شکاف میان نظریه و عمل ، شکاف میان فرمولبندی اساس تئوریک رژیم لیبرالی و وسایل برقراری آن رژیم: این شکاف ها در حقیقت ، بینش سیاسی کاسیرر را مانند دیگر پیروان برداشت ایده آلیستی کانت از لیبرالیسم دستخوش نابسامانی می کردند.

هنگامی که این بینش لیبرالی با بینش نوکانتی خود کاسیرر ممزوج شد ، یعنی تعهد کاسیرر به آزادی فردی و ایده آل فرهنگی منجر به جهان بینی بی همتای او شد. در حالی که نوشته های او مراحل مختلفی را پیموده اند ، اما جهان بینی خردگرای لیبرالی او دست نخورده باقی ماند. سه سطح متمایز ولی در عین حال مرتبط به هم را در جهان بینی کاسیرر می توان تشخیص داد. این سه سطح طرحی برای تحلیل آثارش ارائه می دهند:

۱- در سطح فلسفی

او یک نوکانتی باقی ماند که به نظریه ای نسبتی (relational) در مورد شناخت معتقد بود ، یعنی او اعتقاد داشت که نسبت های مفهومی یا ایده های از پیشی اساس هر گونه فهمی از واقعیت هستند.

علاوه بر این ، شناخت واقعیت چیزی نیست که مستلزم پذیرش فاکتها یا امور واقع تغییرناپذیر باشد. برعکس، چنین شناختی، کاری است پایان ناپذیر برای برقرار کردن نسبت هایی میان فاکتها با ارزشها، میان امر خاص با امر عام، میان جزء با کل.

۲- در سطح فرهنگی و تاریخی

کاسیرر یک اومانیست جهان وطنی باقی ماند که جهان وطنی بودنش شامل همه اقوام از قبایل ابتدایی گرفته تا شهرنشینان مراکز صنعتی می شد و معتقد بود که بشریت به سوی آزادی و روشنگری در حرکت است.

۳- در سطح سیاسی یا ایدئولوژیک

کاسیرر به ارزشهای لیبرالی وفادار ماند. گسترش و حفظ آزادی های فردی و اجتماعی و عقلانیت ، هدفی هایی بودند که نیروی او را به خود جذب می کردند.

در آلمان سلطنتی هیچ مقام پروسوری به کاسیرر پیشنهاد نشد. چنین تبعیض ها و حق کشی هایی در مورد یهودیان و به ویژه کاسیرر شاید بعضی لیبرالهای آلمانی را آزرده خاطر می کرده است.

اما ظاهراً بر خود کاسیرر تأثیر منفی نمی گذاشته اند و او را تلخ کام نمی کرده اند. کسانی که با او دیدار داشته اند و او را از نزدیک می شناخته اند از آرامش درونی تزلزل ناپذیر او سخن گفته اند. این آرامش درونی با مهربانی و خوشرویی نسبت به دیگران همراه بود. این صفات او را نه تنها از حزن و اندوه دور نگاه می داشتند بلکه او را می داشتند تا در ورای هرج و مرج و سردرگمی حاکم بر اندیشه ها و احساسات، نوعی هماهنگی و انتظام ببیند. کاسیرر در نوشته های خود ناموزونی سیاسی و فرهنگی پیرامون خود را به بینشی عقلانی تبدیل می کند که در پی آن است تا در زیر درهم و برهمی رویدادهای جهان، وحدت و هماهنگی عمیق تری را بیابد. او اعتقاد داشت که بر سراسر امور انسانی، وحدت حاکم است و تلاشهای بی وقفه او سبب می شدند که به همه اندیشه ها و اعمال انسانی جایی مناسب در نظریه پردازی های فلسفی اش داده شوند و این نظریه پردازیها آکنده از روحیه ای لیبرال و باز بودند.

آنچه کاسیرر را به همفکران لیبرالش در سیاست فعال پیوند می داد چندان شرکت موثر در فعالیت های سیاسی نبود، زیرا او از فعالیت سیاسی بیم و نفرت داشت ، بلکه تعهد او به باورهای لیبرالی بود . ارزیابی او از نقش آزادی در امور انسانی و تمایل او به این که در امور سیاسی باید از فرمان های خرد پیروی کرد و ایمان او به پیشرفت و ترقی اجتناب ناپذیر بشر باورهایی بودند که همه لیبرالها، کم و بیش، بدانها اعتقاد داشتند.

برداشت ایده آلیستی کاسیرر از لیبرالیسم، اولویت را به تفسیرهای انتزاعی از چنین موضوع هایی می داد: فردگرایی، حقوق سلب ناشدنی و طبیعی بشر و ضرورت آزادی انسان.

نماینده برجسته فلسفی این لیبرالیسم کانت بود. او اندیشه آزادی را وسیله ای برای وحدت اخلاق با سیاست کرده بود. کاسیرر ارتباط میان کانت و ارزشهای لیبرالی را خاطر نشان کرد، هنگامی که مدعی شد که آزادی، آغاز و مرکز و غایت تمامی فلسفه کانت بوده است.

کاسیرر در سال ۱۹۳۲ کتاب فلسفه روشنگری را منتشر کرد. او به عصر روشنگری عشق می ورزید اما سال پس از آن ناچار شد که از مقام دانشگاهی خود معترضانة استعفا دهد و در جهان آواره شود. فیلسوفی که سرشار از امید و آرزو برای تحقق ایده آلهای روشنگری بود و آثار خود را وقف دفاع از آزادی عقیده و بیان و حاکمیت عقلانیت کرده بود، اکنون پی می برد که خرد بشر در برابر هیولای اسطوره ۵ زبون و ناتوان است. اما به رغم این همه حوادث شوم او هیچگاه اجازه نداد که ابرهای بدبینی افق بینش او را تیره و تار کنند. او همچنان به بینش خود از انسانیتی آزاد که شجاعت دارد که خرد خود را به کار گیرد و نیز به این یقین درونی پای بند ماند که در حالی که صدای خرد ممکن است در دوره هایی ناشینده بماند، اما این صدا هرگز خاموش نمی شود تا این که روزی مجدداً گوشی شنوا بیابد.

پانوشت ها

- Ernst Cassirer, *The Philosophy of Symbolic Forms*, Vol.1, Language (Yale university Press, 1955). P. viii.

۲- ارنست کاسیرر: *فلسفه صورتهای سمبلیک، اندیشه اسطوره ای*، ترجمه یدالله موقن (تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۸)

۳- ارنست کاسیرر: *فرد و کیهان در فلسفه رنسانس*، ترجمه یدالله موقن (تهران، نشر ماهی، زیر چاپ)

۴- ارنست کاسیرر: *فلسفه روشنگری ترجمه یدالله موقن* (تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۷۰، چاپ دوم ۱۳۸۲)

۵- ارنست کاسیرر: *اسطوره دولت*، ترجمه یدالله موقن (تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول ۱۳۷۷، چاپ دوم ۱۳۸۲)